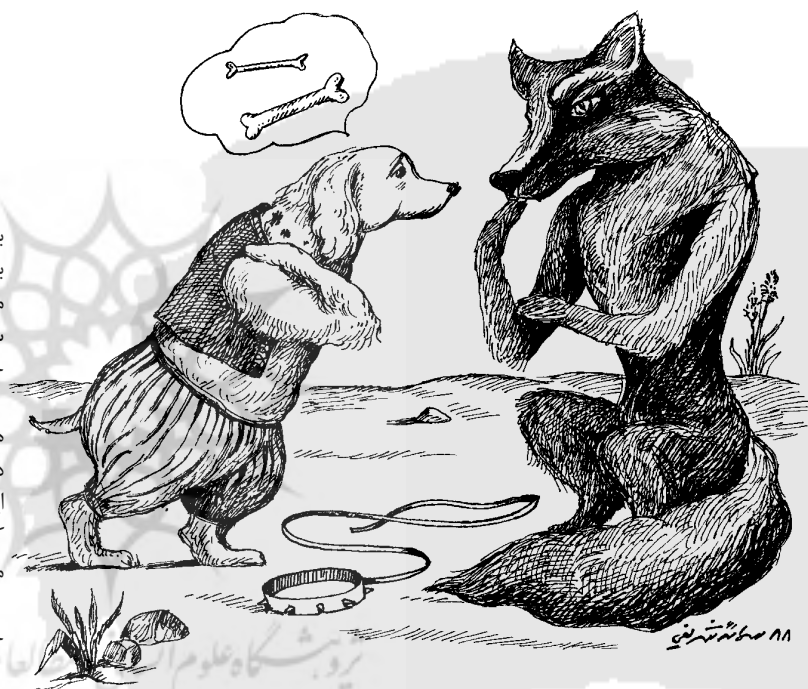


گرگ پیر

مضحک‌های سگان است

بازی‌ها، فعالیت‌ها و پژوهش‌هایی خلاقیت محور بر مبنای تمثیل‌ها و افسانه‌های لا فونتن برای توسعه‌ی سواد خواندن در میان دانش‌آموزان دبستانی

مر نضی مجدفر



بند شود. موهای سگ مثل برف می‌درخشیدند و در مقابل، گرگ علاوه بر نحیف‌بودن، آن قدر کثیف بود که هر کس او را می‌دید، چندشش می‌شد. او حتی حال نداشت قدم از قدم بردارد. گرگ به این حال سگ غبطه خورد و گفت: «عزیزم، جناب سگ! علاوه بر زیبایی! همه‌ی چیزهایت برازنده‌ی توست. حتی چاقی هم خیلی به تو می‌آید.»

سگ از این حرف‌ها خوشش آمد و به گرگ گفت: «اگر بخواهی، تو هم می‌توانی مثل من شوی. نگاه کن، تمام دوستان گرگ تو از گرسنگی در حال مرگ‌اند و هیچ‌کدام خوش‌بخت نیستند. بیا و از ولگردی در این‌جا و آن‌جا دست بکش. بیا تا تو را به ده خودمان ببرم. بیا و تو هم کارهایی را که من انجام می‌دهم، انجام بده. بعد از مدت کوتاهی، تو هم مثل من پرزور، قلچماق، چاق و چله و خوش‌بخت خواهی شد.»

گرگ که با دقت به حرف‌های سگ گوش داده بود، گفت: «بسیار خوب! برای این منظور من چه کار باید بکنم؟»

سگ جواب داد: «کار سختی نیست. تو باید در یک کلام بتوانی به صاحبت کمک کنی. یعنی نگهبانی از خانه را عهده‌دار می‌شوی، دزدها را فراری می‌دهی و برای کسانی که به خانه وارد و از آن خارج می‌شوند، دم تکان می‌دهی. در مقابل این همه کار، استخوان‌های تمام مرغ و خروس‌ها و بلدرچین‌هایی که داخل خانه خورده می‌شوند، مال تو خواهد بود و بین یک عالمه استخوان غرق خواهی شد.»

گرگ نمی‌دانست از خوش‌حالی چه کار کند. بنابراین، با عجله گفت: «چرا نیایم؟ تازه باید خیلی هم دلم بخواد که بیایم. اگر بخواهی مرا با خودت به روستای پتان ببری، با خوش‌حالی تمام می‌آیم.»

آن دو همراه هم به طرف روستا راه افتادند. هنوز مدتی راه نرفته بودند که نگاه گرگ، به گردن کلفت سگ افتاد که موهای برخی قسمت‌های آن ریخته بود و بفهمی نفهمی، زخم‌ها و کبودی‌هایی در همان قسمت‌ها دیده می‌شد. گرگ پرسید: «این علامت‌های روی گردنت نشانه‌ی چیه؟»

سگ، مثل همه‌ی سگ‌ها، سرش را با سرعت به این طرف و آن طرف تکان داد و گفت: «هیچ، هیچی نیست.»

و بعد ادامه داد: «بعضی وقت‌ها، صاحب ما دور گردنمان قلاده می‌اندازد. بعضی وقت‌ها این قلاده‌ها میخ دارند. این سیاهی‌ها و کبودی‌ها، جای این زخم‌هاست. اول کار فقط کمی دردمان می‌گیرد، ولی بعدها که سرمان را تکان

اشاره

تاکنون در شش بخش، داستان‌های لا فونتن را به مثابه ابزاری آموزشی برای توسعه‌ی سواد خواندن، به خدمت درآورده‌ایم. در این شماره، هفتمین بخش از این سلسله مطالب را منتشر می‌کنیم. ضمن سپاس از همکاران محترمی که مدام، خبر استفاده‌ی آموزشی خود از این متون را به دفتر مجله می‌فرستند، اعلام می‌داریم، قبل از آن که دانش‌آموزان به انجام تمرین‌ها و فعالیت‌های این داستان‌ها و داشته شوند، ترتیبی اتخاذ کنید تا کتاب‌ها و منابع معرفی شده در بخش «فکر کنید، پاسخ دهید» حتماً در کتاب‌خانه‌ی مدرسه موجود باشد.

گرگ و سگ

گرگی که به خاطر گرسنگی، از او فقط پوست و استخوانی باقی‌مانده بود، با یک سگ خانگی شاد و خوش‌بخت روبه‌رو شد. سگ بسیار پرزور، قلچماق و چاق و چله بود و از خوش‌حالی حتی یک لحظه هم نمی‌توانست سرجایش

می‌دهیم، واقعاً آتش می‌گیریم.»

گرگ از این جواب سگ یکه خورد. او تا آن موقع، هیچ وقت درباره‌ی به زنجیر بسته شدن و قلاهدی سگ‌ها چیزی نشنیده بود. بنابراین گفت: «دوست عزیزم، جناب سگ! خوردنی‌هایت زیبا، لانه‌ی گرم و نرمت اعلا، ولی فکر می‌کنم هیچ چیزی به اندازه‌ی آزادانه همه‌جا را گشتن، باارزش نباشد. وقتی دور سرت زنجیر ببندند و برای حرکت حدی تعیین کنند، دیگر هیچ چیزی ارزش ندارد. من آزادی‌ام را با هیچ چیز دیگری عوض نمی‌کنم.»

گرگ، وقتی این حرف‌ها را گفت، جستی زد و در چشم برهم‌زدنی، میان انبوه درختان جنگل گم شد.



۳ پرسش

۱. به چه دلیل گرگ پذیرفت همراه با سگ و در یک خانه زندگی کند؟
(الف) به دلیل دوستی‌اش با سگ؛
(ب) به دلیل این که انسان‌ها را دوست داشت؛
(پ) چون دلش می‌خواست مثل سگ، زندگی راحتی داشته باشد.
۲. گرگ، چرا از زندگی در خانه‌ی روستایی سگ امتناع کرد؟
(الف) چون با سگ دعوایش شد؛
(ب) چون انسان‌ها او را از خود دور کردند؛
(پ) چون ترجیح می‌داد همواره آزاد زندگی کند.

۳. گرگ، با گفتن «آزادی‌ام را با هیچ چیز دیگری عوض نمی‌کنم» به کجا رفت؟
(الف) جنگل
(ب) بیابان
(پ) بیابان



فکر کنید، پاسخ دهید

۱. سگ با نام علمی «کانیس فامیلاریس» پستان‌داری از راسته‌ی سگ‌سانان است. عده‌ای می‌گویند سگ دست کم از ۱۴۰۰۰ سال پیش اهلی شده است. برخی دانشمندان فسیل شنباس نیز معتقدند، سابقه‌ی اهلی شدن سگ به ۱۵۰ هزار سال پیش می‌رسد. به اعتقاد برخی از پژوهشگران، سگ نخستین حیوانی است که انسان آن را اهلی کرده است. و برعکس، عده‌ای دیگر معتقدند، گوسفند پیش از سگ اهلی شده است. شما با کدام گروه از این افراد هم عقیده‌اید؟ برای پاسخ خود چه دلیلی دارید؟

۲. در فرهنگ مردم، در مورد سگ، ده‌ها ضرب‌المثل وجود دارد. ده ضرب‌المثل زیر را بخوانید و با مراجعه به فرهنگ‌نامه‌های معتبر و با پرس‌وجو از بزرگ‌ترهای خودتان، منظور کنایی، معنی و دلیل به وجود آمدن حداقل ۳ ضرب‌المثل را بنویسید:

- استخوان، قوم و خویش سگ است و سگ قوم و خویش استخوان.
- سگ باش، کوچک خانه نباش.
- سگان از ناتوانی مهربان‌اند، و گرنه سگ کجا و مهربانی.
- سگ در خانه‌ی صاحبش پارس می‌کند (سگ در خانه‌ی صاحبش شیر است).
- سگ پاچه‌ی صاحبش را نمی‌گیرد.
- سگ زرد برادر شغاله.
- مثل سگ پشیمونه.
- مرگ خر، عروسی سگ است.
- مواظب باش سگ پاچه‌ات را نگیرد.
- سگ، صاحبش را نمی‌شناسد.

۳. یکی از ضرب‌المثل‌هایی که در «فکر کنید، پاسخ دهید» قبلی آوردیم،

این ضرب‌المثل بود: «مرگ خر، عروسی سگ است». **نظامی گنجوی**، شاعر بزرگ ایرانی، این ضرب‌المثل را این گونه به شعر تبدیل کرده است:

چه خوش گفت آن نه‌اوندی به طوسی

که مرگ خر بود سگ را عروسی

با جست‌وجو در دیوان شاعران بزرگ کشورمان و پرس‌وجو از بزرگ‌ترها، ابیاتی را پیدا کنید که شاعران مفهوم آن‌ها را از ضرب‌المثل‌ها گرفته‌اند و یا به بیت‌هایی اشاره کنید که از شعر شاعران به ضرب‌المثل‌ها راه یافته است. (شاید برایتان جالب باشد که مولوی هم همین ضرب‌المثل را با گذاشتن خر به جای اسب، به این صورت سروده است: مر سگان را عید باشد مرگ اسب/ روزی وافر بود بی‌جهد و کسب).

۴. این بیت سعدی را در انشایی به صورت کامل توضیح دهید:

سگ اصحاب کهف روزی چند

پی نیکان گرفت و مردم شد

۵. مولوی، در چند بیت جداگانه، از مفهوم بانگ سگ و نور ماه سخن گفته است:

مهتاب که نور پاک دارد

از بانگ سگی چه باک دارد

*

مه فشانند نور و سگ عوعو کند

هر کسی بر خلقت خود می‌تند

*

مه نور می‌فشانند و سگ بانگ می‌زند

مه را چه جرم؟ خاصیت سگ چنین بود ...

این بیت‌ها را معنی کنید و بگویید، منظور مولوی از طرح این مفهوم و تکرار چندباره‌ی آن چیست؟

۶. در داستانی که خواندید، گرگ حاضر نمی‌شود آزادی خود را در ازای به دست آوردن غذا و لانه‌ی گرم و نرم از دست بدهد. در این باره به پرسش‌های زیر پاسخ و فعالیت‌های پیشنهادی را انجام دهید.

○ آخر داستان را عوض کنید و متن را طوری بنویسید که گرگ پیشنهاد سگ را بپذیرد و با هم به منزل روستایی سگ بروند. در آن صورت، سرنوشت گرگ را پیش‌بینی کنید و در متن داستان بیاورید.

○ مثال‌هایی بزنید که پدر و مادر شما، چیزهایی برایتان فراهم کنند، ولی مانع برخی از آزادی‌های شما شوند (به چیزهایی اشاره کنید که به هیچ وجه دوست ندارید آن‌ها را از دست بدهید).

○ با پرس‌وجو و گشت‌وگذار در متون قدیمی و داستان‌هایی که تاکنون خوانده‌اید، مورد دیگری را پیدا کنید که جانوری دیگر، برای آزادی خود، به ترفندی جالب دست می‌زند.

برای فعالیت بیشتر

«اشک تمساح» یک داستان صوتی است که **مریم شریف رضویان** با بهره‌گیری از داستان‌های مثنوی مولوی نوشته و مؤسسه‌ی فرهنگی هنری طاهر نیز آن را منتشر کرده است:

مرد مسافر، از دور چشمش به مردی افتاد که وسط بیابان نشسته بود و بر سر و روی خود می‌زد.

با خود گفت: «باید نزدیک‌تر بروم تا ببینم چه اتفاقی برای این مرد بیچاره افتاده است که این طور بی‌قراری می‌کند.»

وقتی مرد مسافر به مرد بیابانی رسیده بود که او کنار سگی مرده نشسته است و گریه می‌کند. مرد بیابانی می‌گفت: «چه سگ خوبی بودی! روزها با من به شکار می‌آمدی و هر حیوانی را که با تیر می‌زد، با زنگی و چالاک‌ی برابم می‌آوردی. شب‌ها هم نگهبان خانه‌ام بودی، وقتی که تو در حیاط خانه بودی، از هیچ چیز نمی‌ترسیدم و با خیال راحت می‌خوابیدم...»

و اشک مثل باران از چشم‌های مرد بیابانی جاری بود و...
قرار نیست کل داستان را برایتان بنویسیم. برای آگاهی از ادامه‌ی ماجرا، می‌توانید دو فعالیت زیر را انجام دهید:

○ نوار داستان صوتی «اشک تمساح» را به دست آورید و آن را گوش دهید.
○ با مراجعه به یک دوره‌ی کامل مثنوی مولوی، از روی کشف‌الایات و با کمک کلمات کلیدی «اشک تمساح»، «سگ»، «سگ مرده» و... اصل داستان را از روی این کتاب پیدا کنید و آن را بخوانید (ممکن است معنی برخی کلمه‌ها را ندانید، در این باره، از بزرگ‌ترها کمک بخواهید).



گرگ که از بچه‌ی گریه‌ای و از کپه‌ی حیوان‌های مقابل خانه‌ی روستایی چیزی نصیبش نشده بود، با سروصورت شکسته، تنها کاری که می‌توانست انجام دهد، فرار بود و بس.



۳ پرسش

۱. مادر چرا فرزند خود را می‌ترساند که او را به گرگ خواهد داد؟
(الف) به دلیل گرسنه بودن گرگ؛
(ب) به سبب گریه‌ی کودک؛
(پ) به دلیل عاجز شدن از گریه‌های کودک.

۲. گرگ برای این که بچه باز هم شروع به گریه کند، چه کار کرد؟
(الف) زوزه کشید؛
(ب) دندان‌هایش را به هم مالید؛
(پ) دعا کرد.

۳. گرگ در پایان داستان چه کرد؟
(الف) بچه را خورد؛
(ب) مادر بچه را خورد؛
(پ) چون کتک خورده بود، فرار کرد.



فکر کنید، پاسخ دهید

۱. عده‌ای از کارشناسان تعلیم و تربیت، ترساندن کودکان خردسال از آن چه را که برایشان نامفهوم و یا آزاردهنده است، بی‌فایده می‌دانند؛ مثل این که به کودک کم سن و سال بگوییم: «آقا گرگه بیا اینو بخور»، «اگر زیاد گریه کنی، عقاب با چنگال‌هایش تو را برمی‌دارد و می‌برد»، «بیرون نرو، همه جا تاریکه!» و... چه قدر با این نظر کارشناسان موافقت می‌کنید؟ فکر می‌کنید این کار فایده‌ای دارد؟

۲. در فرهنگ مردم، در مورد گرگ، ده‌ها ضرب‌المثل وجود دارد. ده ضرب‌المثل زیر را بخوانید و با مراجعه به فرهنگ‌نامه‌های معتبر و یا پرس‌وجو از بزرگ‌ترهای خودتان، منظور کنایی، معنی و دلیل به وجود آمدن، حداقل دو ضرب‌المثل را بنویسید:

- از دهان گرگ گوشت کشیدن.
- از گیر گرگ در رفت، گیر گفتار افتاد.
- با گرگ دنبه خوردن، با چوپان گریه کردن (برای گرگ دنبه بردن و برای میش ضجه زدن).
- گرگ و پوستین دوزی؟
- گرگ در لباس میش.
- میراث گرگ، نصیب گفتار می‌شود.
- گرگ و میش با هم آب خوردن.
- گرگ که پیر شد، رقاص شغال می‌شود.
- گرگ پیر، مضحکه‌ی سگان است.
- گرگ دهن آلوده و یوسف ندریده.

۳. این سه بیت شعر سعدی، شاعر بزرگ کشورمان را در نظر بگیرید:
عاقبت گرگ زاده گرگ شود
گرچه با آدمی بزرگ شود

*

یکی بچه گرگ می‌پرورید
چو پرورده شد، خواجه را بردرید

گرگ، مادر و کودک

گرگی برای پیدا کردن خورد و خوراک همه‌جا را زیر پا گذاشت. هر چه این طرف و آن طرف رفت، چیزی پیدا نکرد. آخر سر، از ناچاری، از روی دیوار کوتاه یک خانه‌ی روستایی درون حیاط پرید و با کمال تعجب، مقابل در ورودی خانه، یک کپه حیوان را دید که دور هم جمع شده بودند. با وجود آن که مثل همه‌ی گرگ‌ها از نزدیک شدن به خانه‌ی انسان‌ها می‌ترسید، قدری به خود جرئت داد و باز هم به خانه‌ی روستایی نزدیک‌تر شد. ناگهان صدای مادر خانه را شنید. مادر از دست کودک خود عصبانی شده بود و داشت بر سرش داد می‌کشید: «ای وای! سرم رفت. اگر یک بار دیگر گریه کنی، تو را می‌دهم به آقا گرگه!»

گرگ که این حرف را شنید، خیلی خوش حال شد و آب از دهانش راه افتاد. با خود گفت: «امروز بخت یار من است. بدون هیچ زحمتی، یک بچه‌ی تپل میل گیرم خواهد آمد. خدا کند این بچه باز هم زرزر کند.»

بچه باز هم شروع به جیغ و گریه کرد. گرگ دست‌هایش را به هم مالید و برای آن که مادر بچه او را ببیند، قدری بیشتر به خانه نزدیک شد. می‌خواست به مادر بچه نشان دهد که لازم نیست زیاد زحمت بکشد، گرگ با پای خود برای خوردن بچه آمده است.

مادر، به محض آن که سروکله‌ی گرگ را دید، چنان جیغی کشید که در یک لحظه، تمام همسایه‌ها ریختند و با بیل‌هایی که در دست داشتند، آن قدر گرگ را زدند که نابی برای او باقی نماند.

*

در برابر چو گوسفند سلیم
در قفا، هم چو گرگ مردم خوار

حال فعالیت‌های زیر را انجام دهید:

یوسف (ع) و یازده برادر وی را به نقل از قرآن روایت کرده و در پایان کتاب، ضمیمه‌ای آورده و در آن به ویژگی‌های این داستان اشاره کرده است. قصه‌ی حضرت یوسف (ع)، به اعتقاد بزرگ‌ترین رمان‌نویس جهان، یعنی **تولستوی روس**، بهترین قصه‌ی جهان است. قرآن، علاوه بر طرح این موضوع، خود روایت آن را هم برعهده می‌گیرد؛ داستانی ۴۰۰ ساله و جاودانه که محتوای احساسات آن به قدری قوی است که داستان همه‌ی مردم جهان با هر دین و ملیتی است.

○ گرگ و هفت بزغاله، ترجمه‌ی حمیدرضا رضازاده، نشر افق
۱۱ افسانه که شهرت جهانی دارند، این کتاب را شکل داده‌اند: «جوجه اردک زشت، گرگ و هفت بزغاله، خورشید و باد، قصه‌ی سه خرس، مرغی به اسم هنی‌پنی، سه بره‌ی کوچولو، آنانسی عنکبوت، پسرک نان خمیری، آسیابان و خرش، جوجه نصفه و کلاه قرمزی.»
همه‌ی دانش‌آموزان، افسانه‌ها را دوست دارند. شاید به این علت که افسانه‌ها به دوران کودکی انسان‌ها تعلق دارند!

○ دو لقمه‌ی چرب و نرم، نوشته و تصویرگر شهرزاد شوشتریان، ویژه‌نشر

دو گوسفند در حال چریدن در صحرا، نگاهشان به آسمان می‌افتد. شکل ابرها در آسمان، برای آن‌ها شبیه گرگی است که می‌خواهد به گوسفندان حمله کند. آن‌ها تلاش می‌کنند و با کمک نویسنده و نقاش کتاب، گوسفندهای ابری را از خطر آگاه می‌کنند و نجات می‌دهند. ولی در انتهای داستان متوجه می‌شوند که گرگ سیاهی در روی زمین، خودشان را تهدید می‌کند. این بار گوسفندهای ابری به کمک آن‌ها می‌آیند و بالای سر گرگ آن قدر می‌بارند و رعد و برق می‌زنند که گرگ مجبور به فرار می‌شود.
این کتاب، برگزیده‌ی مجله‌ی «سلام بچه‌ها» در سال ۱۳۸۱ است.

○ این سه بیت شعر را به نثر ساده بنویسید.
○ دانشمندان تربیت معتقدند، در تربیت موجودات، علاوه بر آن چه که آن‌ها به صورت موروثی دریافت می‌کنند، حضور در محیط و تأثیرپذیری از آن نیز مؤثر است. فکر می‌کنید سعدی در دو بیت اول، طرفدار بخش اول نظر دانشمندان است یا بخش دوم آن؟ توضیح دهید.
۴. ضرب‌المثلی داریم که به افراد با تجربه و سرد و گرم چشیده می‌گویند: «فلانی، مثل گرگ باران دیده است!» برخی از نویسندگان از جمله دکتر **محمد معین**، در توضیح این ضرب‌المثل نوشته‌اند: «گرگ از باران می‌ترسد و در باران از سوراخ خود بیرون نمی‌آید، اما همین که در صحرا باشد و باران بخورد، دیگر ترسش می‌ریزد.» با وجود این، عده‌ای معتقدند، شکل درست این ضرب‌المثل چنین است: «فلانی، مثل گرگ بالان دیده است!»
فکر می‌کنید «بالان دیده» یعنی چه؟ و به نظر شما باران دیده درست است یا بالان دیده؟

منابعی برای مطالعه‌ی لذت‌بخش

○ خوابگردی با یازده گرگ، نوشته‌ی نقی سلیمانی، چاپ شرکت به نشر (آستان قدس رضوی)

در «فکر کنید، پاسخ دهید» شماره‌ی ۲، آخرین ضرب‌المثل این بود: «گرگ دهن‌آلوده و یوسف ندریده»، این یازده گرگی که نقی سلیمانی در کتابش به آن‌ها اشاره می‌کند، هم آن گرگ‌های منظور نظر ما هستند و هم نیستند. او در این کتاب، با الهام از داستان حضرت **یوسف (ع)** در قرآن، کاری تازه انجام داده است؛ داستان و نقد توصیفی آن. یعنی ابتدا داستان حضرت

شخصیت‌های اصلی و فرعی داستان

حوادث و رویدادها

مکان

زمان

کلمه‌ها و ترکیباتی که برای نخستین بار در این داستان یا آن‌ها آشنا شدی

معانی آن

کلمه (و یا ترکیب)

نقشه‌ی داستان

در مورد معنای هر کلمه، لااقل یکی از فعالیت‌های زیر را انجام بده.

- با دوستان خود گفت و گو کن.
- با پدر و مادر بحث کن.
- درستی آن را با آموزگار کنترل کن.
- با مراجعه به لغت نامه، فرهنگ نامه و یا دایرةالمعارف، اطلاعات بیشتری به دست آور.